

شیعیان عربستان سعودی^(۱)

نویسندگان: گراهام ای. فولر* و رند رحیم فرانکه**

مترجم: خدیجه تبریزی***

چکیده

در این مقاله، با توجه به برخورد تبعیض آمیز حکومت سنّی عربستان سعودی با اقلیت شیعی، وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شیعیان و همچنین چالش‌های پیش‌روی آن‌ها و حکومت عربستان و راه برون‌رفت از این چالش‌ها با تأکید بر عرصه بین‌الملل مورد بررسی قرار گرفته است.

مقدمه

شیعیان عربستان سعودی پس از شیعیان عراق، بزرگ‌ترین جامعه شیعی عرب را در خلیج تشکیل می‌دهند. مشارکت آنان در جامعه سنّی از تمام شیعیان عرب کمتر است. آن‌ها بسیار محرومند؛ به این معنا که تنها شیعیانی هستند که نه فقط از تبعیض در عمل، بلکه از تبعیض‌های قانونی در این کشور رنج می‌برند و تقریباً بکلی از اظهار علنی سنن مذهبی خود محرومند؛ به عنوان اقلیتی کوچک، به هیچ وجه نمی‌توانند خواستار این

** استاد علم ادیان در دانشگاه نیویورک و تحلیلگر سیاسی در امور خاورمیانه.

*** استاد علم ادیان در دانشگاه نیویورک، مفسر و تحلیلگر مسائل عراق در رسانه‌های مهم خبری.

**** فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد فلسفه از دانشگاه تهران.

باشند که به نفوذ سیاسی زیادی در کشور دست یابند. آنان دور از پایتخت (ریاض) و مرکز تجاری جدّه تمرکز یافته‌اند تا از کانون توجه عمومی به دور باشند. البته به استثنای حضورشان در نزدیکی مرکز نفتی «ظهران» که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اگر امروزه زندگی روزمره شیعیان تا حدّی آرام است، صرفاً به این دلیل است که آن‌ها (به جز برخی موارد) هرگز به خود جرئت نداده‌اند تا همچون شیعیان بحرین، که البته در فضایی بسیار بازتر زندگی می‌کنند، به طور علنی برای آرمان‌هایشان مبارزه کنند. هرگونه اظهار علنی هویت شیعی به شدت و مکرر سرکوب شده است. در واقع، در بین تمامی شیعیان جهان عرب، شیعیان عربستان سعودی حقیقتاً «مسلمانان فراموش شده» هستند. این واقعیت، که آن‌ها در قلب مراکز نفتی پادشاهی سعودی در قسمت شرقی کشور (که منطقه استراتژیک و حسّاسی است) ساکنند، موجب حسّاسیت بیشتر موضوع شده است. شیعیان سعودی سلطه سنیان بر کشور را با هیچ تهدید جدّی سیاسی مواجه نمی‌سازند و اهداف سیاسی شان محدود است، اما اگر ناکامی‌ها آن‌ها را به افراط بکشانند، ممکن است به تروریسم و خشونت کشیده شوند که می‌تواند ثبات کشور را بکلی بر هم زند.

آشنایی با شیعیان عربستان سعودی

از اوایل دوران تشیع نخستین در شبه جزیره عربستان، شیعیان در منطقه «الحساء» (یا «الاحساء» که امروزه به استان شرقی معروف است) در عربستان سعودی کنونی ساکن بوده‌اند. جوامع شیعی در سراسر منطقه خلیج از آن دوران پیوند نزدیکی با هم داشته‌اند و مدت‌ها حکومت‌های خودگردان را اداره نموده‌اند. آن‌ها که عمدتاً کشاورز و تاجر بوده‌اند، به طور نسبی از فرهنگ سنیان صحراگرد، که در بیابان‌های دور از دسترس داخل عربستان ریشه دارد، به دور مانده‌اند.

در حال حاضر، در مورد شمار شیعیان در این کشور پادشاهی اختلاف نظر وجود دارد. حکومت سعودی آن‌ها را قریب ۲ تا ۳ درصد جمعیت کشور و تقریباً ۳۰۰۰۰۰ نفر

قلمداد می‌کند. بیشتر گزارش‌ها شمار آن‌ها را بین ۲۰۰۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰۰ ذکر می‌کنند. با این حال، شیعیان در مورد صحت این آمارها تردید دارند و به درستی خاطر نشان می‌کنند که بسیاری از شیعیان اغلب به دلیل تبعیضات موجود، مذهبشان را مخفی نگه می‌دارند. آن‌ها مدعی‌اند که بسیاری از این شیعیان خود را سنی می‌نمایند؛ زیرا تنها بدین وسیله است که می‌توانند در دستگاه‌های اداری مشاغل خود را حفظ کنند. بر این اساس، برخی از شیعیان عربستان سعودی اظهار می‌دارند که روی هم رفته، تعداد آن‌ها بر یک میلیون نفر بالغ می‌شود. و البته این رقم بسیار قابل تردید می‌نماید. با این همه، احتمال دارد که شمار شیعیان بیش از نیم میلیون نفر باشد. علاوه بر این، تصور می‌شود که شیعیان در منطقه اصلی تجمعشان، یعنی استان شرقی یا «الحساء»، ۳۳ درصد کل جمعیت را تشکیل دهند. آن‌ها در واحه «القطیف» قریب ۹۵ درصد جمعیت و در واحه «الهفوف» نیمی از جمعیت را شکل می‌دهند. ساکنان شهرهای دیگر و جدیدتر «الحساء»، همچون «ظهران» و «الخبر»، اکثراً سنی هستند. در مناطق «القطیف» و «الهفوف» شیعیان می‌توانند در محیطی کاملاً شیعی زندگی کنند.

از دیدگاه شیعیان، در سراسر تاریخ، وهابی‌های سعودی بزرگ‌ترین بلای جامعه آن‌ها بوده‌اند. از اواخر قرن هجدهم، که اولین یورش از سه حمله وحشیانه وهابی‌ها به رهبری ابن سعود برای فتح نظامی مناطق شیعی آغاز گردید، شیعیان در معرض حملات و تخریب مساجد، حرم‌ها و حتی فرهنگ و شیوه زندگی‌شان قرار گرفتند. وهابی‌ان متعصب بدوی، شن‌زارها را تا خلیج درنوردیدند و با این هدف که اسلام را از همه ناخالصی‌ها و آثار بیگانه پاک‌سازی کنند، راه شمال را در پیش گرفتند. وهابی‌ها شیعیان را به علت احترام ویژه‌ای که برای افراد مقدس [به ویژه ائمه اطهار علیهم‌السلام] قایلند - که البته این عمل در میان بسیاری از سنی‌های غیر وهابی نیز متداول است - کافر و معتقد به چند خدا به حساب آورده و به شرک متهم می‌کنند. بدین سان، الگوی رفتاری خشک وهابی‌های سنی بر زندگی اجتماعی شیعیان تحمیل شده است.

وهابی‌ها در سال‌های ۱۸۰۳ و ۱۸۰۶ از شمال عربستان وارد عراق شدند و با

بی‌حرمتی وصف‌ناپذیری نسبت به شیعیان، به غارت حرم حسین بن علی در کربلا پرداختند، اگرچه نیروهای وهابی توسط ترک‌های عثمانی عقب رانده شدند و به مرکز عربستان گریختند. جنگجویان وهابی در میانه قرن نوزدهم، برای بار دوم به شیعیان، که آن‌ها را «کافر» می‌خواندند، حمله کرده، بخش عظیمی از سواحل خلیج را تصرف نمودند. در این زمان، قوای وهابی به سرکردگی ملک عبدالعزیز، بر بیشتر قسمت‌های کشور دست یافتند و آن را به صورت یکپارچه درآوردند. پیروزی سوم وهابیان در سال ۱۹۱۳ به دست آمد.

پژوهشگری به نام ژاکوب گلدبرگ معتقد است که به مرور زمان، تغییری تدریجی در سیاست سعودی نسبت به شیعیان صورت گرفته است. خشن‌ترین و ایدئولوژیک‌ترین گرایش‌ها در آن دسته از قوای بدوی یافت می‌شد که به عقاید خالص وهابی - یعنی نیروی محرک پیروزی وهابیان - معتقد بود. با این حال، هنگامی که خاندان سلطنتی مسئولیت حاکمیت بر مناطق تصرف شده را بر عهده گرفت، نگرش واقع‌بینانه‌تری اتخاذ کرد که به شیعیان اجازه می‌داد تا به طور خصوصی (و نه علنی) اعمال مذهبی‌شان را به اجرا درآورند. از آن پس، حکومت، شیعیان را به پذیرش آیین وهابیت مجبور نمی‌ساخت، یا به جرم ارتداد و شرک به قتل نمی‌رساند، اگرچه گروهی از علمای سعودی بر این رویکرد اصرار می‌ورزیدند. معیار ارزیابی‌ها وفاداری سیاسی بود، نه راست‌کیشی مذهبی. البته تشیع به عنوان یک مذهب هرگز مورد تأیید قرار نگرفته است؛ تلویحاً سعودی‌ها معتقدند: تشیع مذهبی غیرقانونی است که حتی اگر برای ریشه‌کن کردن آن تلاش نشود، صرفاً در اتزوا و به صورت شخصی قابل‌مدار است.

از ۱۹۱۳ تا ۱۹۸۵، شیعیان تحت سلطه مستقیم خاندان بن جیلویی قرار داشتند. اینان حاکمانی محلی بودند که به حکم خاندان سلطنتی فرمان می‌راندند. در گزارش حقوق بشر بین‌المللی که در سال ۱۹۹۶ توسط حقوق‌دانان ایالت «مینه سوتا»ی آمریکا در مورد عربستان سعودی منتشر شده، حکومت خاندان بن جیلویی «بی‌رحم و ظالم» توصیف شده‌اند «که مشخصه آن‌ها نفرت از شیعیان است». همین گزارش وضعیت اقتصادی

ایالت شرقی را این‌گونه توصیف می‌کند:

«ایالت شرقی با وجود دارا بودن گنجینه‌ای از منابع طبیعی، یکی از فقیرترین مناطق عربستان سعودی است. دولت در مقایسه با دیگر مناطق عربستان سعودی، بودجه اندکی به پروژه‌های ساختمانی، جاده‌ها، بهداشت و تعلیم و تربیت در منطقه شرقی اختصاص داده است. یک روزنامه‌نگار اظهار داشته است: خانه‌های این منطقه به گونه‌ای غیرقابل تصور، پایین‌تر از استانداردهای عربستان هستند. تا اوایل دهه ۱۹۸۰، زندگی در حلی آبادها امری عادی به شمار می‌آمد. شهرهای شیعه‌نشین هنوز فاقد تسهیلات پزشکی جدیدی هستند که در شهرهایی همچون «ریاض» و «جده» در دسترسند. تنها در سال ۱۹۸۷ بود که حکومت سعودی بیمارستان «القطیف» (اولین بیمارستان پیشرفته ایالت شرقی) را احداث کرد.

انتقاد شیعیان از دولت سعودی

در یک انتقاد صریح از دولت سعودی، که به صورت نوشته‌ای بی‌نام نگاشته شده است، یکی از فعالان برجسته شیعی، رژیم سعودی را با اصطلاحات سیاسی فراگیرتری مورد انتقاد قرار می‌دهد، بخصوص از آن نظر که رژیم نتوانسته است همه مردم کشور را تحت مفهومی مشترک از شهروندی متحد سازد. هیچ‌گونه احساس یگانگی با دولت یا احساس وفاداری به آن (به عنوان بخشی از یک آرمان عمومی) پدید نیامده است. به عکس، «وحدت» ملی فقط در معنایی حقوقی و اداری وجود دارد و کاملاً به اجبار و اساساً در جهت منافع وهابی‌های ناحیه مرکزی «نجد» بر سراسر کشور تحمیل شده است. هر نوع ایدئولوژی و نگرش - به اصطلاح - ملی در واقع، فقط برنامه اقلیت حاکم و منطبق با نگرش تنگ‌نظرانه وهابی و نجدی است که قسمت اعظم کشور سهمی در آن ندارد.

نه تنها مراکز شیعی تعطیل شده‌اند، بلکه از فعالیت مدارس فقهی سنیان غیر وهابی نیز جلوگیری شده است، اعم از سنی حنفی در «حجاز» (ساحل دریای سرخ) و شمال

غربی (منطقه مرزی اردن) و سنی شیعی زیدی در «عسیر» (ساحل جنوب غربی). فرهنگ‌های متفاوت این مناطق همگی تابع [فرهنگ] نجد قرار گرفته‌اند که طبقه حاکم کشور به رهبری خاندان سلطنتی را پدید آورده است.

این نوشته انتقادی شیعی می‌پذیرد که طی سه دهه گذشته، حکومت با بهره‌گیری از ثروت هنگفت نفتی و نیز تأسیسات ارتباطی، در حد قابل ملاحظه‌ای زمینه فیزیکی و مادی همبستگی کشور را در عرصه‌های اقتصادی، اداری و زیربنایی فراهم آورده است. ثروت نفت تقریباً به حال تک تک افراد کشور مفید بوده است (البته برای شیعیان به مراتب بسیار کمتر)، اما دولت به صورت آشکار در ایجاد نوعی احساس روانی شهروندی یا تجربه ملی مشترک ناکام بوده و از عهده ایجاد یک «ملت - کشور» حقیقی برنیامده است. این واقعیت که همه باید بر اساس نام طایفه خاندان سلطنتی، خود را «سعودی» بنامند، هنوز بیشتر شهروندان سعودی را به شدت رنج می‌دهد. ممکن است این نام پس از خاندان سلطنتی باقی نماند. بسیاری از مخالفان سعودی مستقر در خارج از کشور از به‌کارگیری ترکیب واژگانی «عربستان سعودی» امتناع می‌ورزند و فقط عنوان «عربستان» یا «پادشاهی» را به کار می‌برند. بسیاری از سعودی‌های غیرنجدی ساکن در مناطق دیگر، به صورتی گسترده شیعیان را در این انتقادات همراهی می‌کنند. این ناکامی در ایجاد احساس مشترک شهروندی، آینده کشور را در معرض گرایش‌های تجزیه‌طلبانه بالقوه‌ای در تمامی مناطق قرار خواهد داد. این جنبش‌ها هم‌اکنون به صورتی نوپا وجود دارند.

بدین دلیل است که شیعیان احساس می‌کنند «تشیع» در واقع، تنها هویتی است که امروزه در این کشور پادشاهی در پیش روی آنان قرار دارد. آن‌ها واقعاً «شهروندان» عربستان سعودی نیستند و حکومت پادشاهی آنان را از خود طرد کرده، مظنون به حساب آورده و در پایین‌ترین سطح نظام اجتماعی جای داده است. در نتیجه، اساساً هویت مهم دیگری برای انتخاب در پیش‌روی شیعیان قرار ندارد و به همین دلیل، آن‌ها به‌طور غیر ارادی به هویت اصلی شیعی خود تشبث می‌جویند. تنها زمانی که نظام

سیاسی و اجتماعی کشور تغییر کند، شیعیان می‌توانند در چارچوب جامعه سعودی هویت فراگیری «تعلق به کشور» را برگزینند.

شیعیان عربستان با مشکلاتی که شیعیان دیگر کشورهای عربی با آنها درگیرند نیز مواجهند: آنها باید به چه کسی وفادار باشند؟ به حکومتی که آنها را نادیده گرفته است؟ به خاندان سلطنتی، آن هم به امید اینکه آنها را از گسترش تبعیض اجتماعی و مذهبی توسط دولت و جامعه سعودی محافظت کند؟ یا اینکه آنها ابتدا باید به جامعه محلی خود یا حتی به فرهنگ منطقه‌ای و شیعی گسترده‌تری وفادار باشند؟ این رژیم سعودی و نه خود شیعیانند که گزینه انزوای محلی را در برابر جامعه شیعه قرار می‌دهد.

نارضایتی‌های کنونی شیعیان

شیعیان در دوران حاکمیت سعودی‌ها، همواره در معرض تبعیض‌های رسمی و تزییع حقوق اجتماعی‌شان قرار داشته‌اند. مهم‌ترین موارد نارضایتی آنها عبارتند از:

تبعیض مذهبی

شیعیان عربستان سعودی به لحاظ مذهبی، در معرض تبعیض دینی نظام‌مند، رسمی و قانونی قرار دارند. آنها تنها شیعیان جهان اسلامند که به طور رسمی، مسلمان بودنشان انکار می‌شود. در سال ۱۹۲۷ علمای رده بالای سعودی فتوایی صادر کردند که بر تکفیر شیعیان دلالت داشت؛ یعنی محکومیت آنان به عنوان افرادی مرتد و کافر، که مستحق مجازات مرگند. این اعلامیه بیان می‌کرد که «شیعیان حق ندارند اعمال دینی انحرافی‌شان را بجا آورند و اگر این تحریم را زیر پا بگذارند، باید از سرزمین مسلمانان تبعید شوند.» در سال ۱۹۹۱ یک عالم رده بالا، بن جبرین، با صدور فتوایی، مجدداً بر کافر بودن شیعیان تأکید کرد. بر اساس چنین حکمی، کشتن آنها از لحاظ فقهی غیر مشروع نخواهد بود. در میان عامه مردم، باوری از دیرزمان شایع است که تمامی شیعیان هنگامی که مراسم حج بجا می‌آورند، هدفی پنهانی در سر می‌پروراندند و آن آلودن کعبه مقدس با

مدفوع انسانی است. در واقع، ادعا می‌شود که دست‌کم یک شیعه در چند دهه پیش به این جرم اعدام شده است. همچنین اعتقاد بر این است که شیعیان سه خلیفه نخست (جانشینان پیامبر) را لعن می‌کنند. اینان، که «خلفای راشدین» (هدایت‌یافته) نامیده شده‌اند، پیش از [حضرت] علی [علیه السلام] - که از خانواده پیامبر بود - به خلافت رسیدند. (در گذشته، این‌گونه لعن و نفرین‌ها واقعاً از سوی برخی شیعیان صورت می‌گرفت، هرچند روحانیان رده بالای ایران به‌طور رسمی چنین اظهاراتی را ممنوع کرده‌اند.)

حق شیعیان برای احداث مساجد یا رسیدگی به عبادتگاه‌های دینی خود (حسینیه‌ها) به شدت محدود شده است. محدودیت‌های تحمیل‌شده از سوی حکومت برای ساختمان‌سازی به این معنا هستند که برای مثال، در «صفواء» (شهری با جمعیت ۱۰۰۰۰۰ نفر که عمدتاً شیعه‌اند) فقط سه یا چهار حسینیه اجازه فعالیت دارند و مجوز احداث ساختمان جدیدی داده نشده است. علاوه بر این، در سال ۱۹۹۰ مقامات سعودی به تعطیلی حوزه علمی «المبارزه»، مدرسه‌ای دینی که به مدت ۱۶ سال فعالیت می‌کرد، مبادرت ورزیدند و برخی از مدرّسان آن را بازداشت کردند.

به گفته شیعیان، آنان مجاز نیستند هیچ نوع آثار مکتوب مذهبی درباره تشیع در اختیار داشته باشند و در صورت تلاش برای وارد کردن چنین آثاری به کشور بازداشت می‌شوند. اذان به شکل شیعی‌اش مجاز نیست و باید با روش سنیان مطابقت داده شود. پلیس اخلاقی (مطوّعین) اغلب در خیابان‌ها برای شیعیان ایجاد مزاحمت می‌کند، هرچند از نظر حقوقی، شیعیان در اجرای مذهبی خود به‌طور خصوصی مجازند. خوردن غذای شیعیان در مراسم بزرگداشت روز «عاشورا» رسماً برای سنیان سعودی ممنوع است و وهابی‌های افراطی گوشتی را که شیعیان ذبح کرده باشند نمی‌خرند؛ چرا که آن را «نجس» می‌دانند. بر اساس عرف وهابی، مردان شیعی نمی‌توانند با زنان سنی ازدواج کنند.

از زمان انقلاب ایران، رژیم سعودی هرگونه مسافرت شیعیان به ایران را ممنوع اعلام کرده است. از سوی دیگر، با تحریم حق فراگیری آموزه‌های شیعی در داخل عربستان

سعودی، شیعیان برای کسب تحصیلات دینی راه دیگری پیش روی خود ندارند. شیعیان میان دو مخمصه گرفتار شده‌اند: الف. ماندن در داخل کشور و محرومیت از تحصیلات دینی؛ ب. دنبال کردن این تحصیلات در خارج از کشور و گردن نهادن به مجازات.

هرچند از اوایل قرن بیستم، ایدئولوژی رسمی علیه شیعیان التهاب پیشین خود را از دست داده، اما همچنان روحیه ضد شیعی فراگیری بر محافل دینی سنتی عربستان سعودی حاکم است. برای مثال، در سال ۱۹۹۳، یادداشتی برای ریاست کمیته علمای اعلای آن زمان، شیخ بن باز، فرستاده شد که سلوک شیعیان را نکوهش کرده، با بیانی غضب‌آلود، خواستار مبارزه شدید با همان چیزهایی بود که در دل مطالبات شیعیان نهفته‌اند. این یادداشت اظهار می‌دارد که شیعیان روزبه‌روز جسورتر می‌شوند، «با سنن توحیدی ما - در اینجا مقصود همان سنن وهابی است - در مدارسشان مخالفت می‌کنند، از مشارکت در سنن دینی ما امتناع می‌ورزند، در مراکزشان مرام خود را تبلیغ می‌کنند، خواستار آنند که تشیع به عنوان یک مکتب فقهی قانونی به رسمیت شناخته شود، طالب آزادی مذهبی و حفظ حرمت اماکن مذهبی‌شان هستند، حق ساختن حسینیه، تعلیم تشیع در مدارسشان و انتشار کتب شیعی را درخواست می‌کنند و از دولت می‌خواهند که به مبارزه با تشیع خاتمه دهد.» بدین‌سان، آیین سنتی وهابی تقاضای شیعیان را، که خواستار کاهش تبعیض علیه خویشند، و قیحانه تلقی می‌کند.

تبعیض فرهنگی

شیعیان احساس می‌کنند که از نظر فرهنگی، به شدت سرکوب شده‌اند. کتاب‌ها، سرودها و نوارهای مذهبی شیعی ممنوعند و در اختیار داشتن آن‌ها مجازات به همراه دارد. استفاده از برخی اسامی شیعی نیز غیرقانونی است. رژیم درصدد محو فرهنگ محلی شیعی است، حتی تغییر نام ایالت قدیمی «الحساء» به «ایالت شرقی» - عنوانی فاقد محتوای فرهنگی - نیز در همین زمینه صورت گرفته است. شیعیان مجاز نیستند کتاب‌هایی درباره تاریخ یا فرهنگشان منتشر کنند.

در نظام آموزش و پرورش نیز تعالیم وهابی بر شیعیان تحمیل می‌شوند: آنان نه تنها مجاز به تعلیم تشیع نیستند، بلکه مجبورند آموزه‌های وهابی را - که مشتمل بر تقبیح رسمی و تحریم تشیع هستند - فراگیرند. در درس «تعلیمات دینی»، که بخش مهمی از برنامه آموزشی مدارس از دوره ابتدایی تا دبیرستان است، منحصراً وهابیت تعلیم داده می‌شود و آشکارا تشیع، حتی در مناطق شیعه‌نشین، محکوم می‌گردد. کتب درسی دینی بر عقاید متحجرانه وهابی تأکید می‌ورزند و آن دسته از عقاید و اعمالی را که با وهابیت ناسازگار باشند، کفر و شرک می‌خوانند. در همین زمینه، در یک کتاب درسی که از طرف دولت تهیه شده و به کلاس نهمی‌های ایالت شرقی تعلیم داده می‌شود، اعمالی (شیعی) همچون زیارت و اعطای هدیه و قربانی به حرم [ائمه اطهار (علیهم‌السلام)] محکوم شده است؛ چرا که ادعا می‌شود این کارها با اصل توحید مغایرت دارند و کسانی که این کارها را انجام دهند مرتکب گناه شرک و ارتداد شده‌اند. علاوه بر این، کتب درسی «علاقه مفراط» به اهل بیت پیامبر [علیهم‌السلام] را به عنوان نوعی از بت‌پرستی محکوم می‌کنند، به کودکان شیعه می‌آموزند که «رفض» (اصطلاحی توهین‌آمیز که وهابی‌ها در مورد تشیع به کار می‌برند) از تلاش ملحدان و مخالفان برای بدنام کردن پیامبر و نابودی اسلام سرچشمه گرفته است.

مدارک متعددی گواه آنند که برخی از دانش‌آموزان، به ویژه دختران نوجوان، بر اثر القایات مذهبی ضد شیعی، دست از تشیع کشیده‌اند. از این‌روست که شیعیان نگران از دست دادن فرهنگ و هویتشان هستند و بیم آن دارند که در فرهنگ تحمیلی حکومت جذب شوند؛ فرهنگی که از جمله اهداف تضعیف تشیع به عنوان یک مذهب و سنت است.

تبعیض قانونی

شیعیان از تمامی مشاغل مهم حکومتی محرومند و حتی در امور مربوط به مناطق خود نیز از حق خودمختاری و خودگردانی برخوردار نیستند. ورود شیعیان به دست‌کم ۵۰

درصد دانشگاه‌ها و مؤسسات تحقیقاتی ممنوع است. در دادگاه‌ها به شیعیان اجازه شهادت نمی‌دهند. علاوه بر آن، جایگاه شیعیان با سنیان در دادگاه برابر نیست. در دادگاه‌های سعودی، هیچ قاضی شیعه‌ای وجود ندارد.

تبعیض اقتصادی

استان «الحساء»، از رفاه عمومی، که مشخصه بخش‌های دیگر کشور است، سهمی ندارد. این وضعیت طی دهه گذشته تا حدی بهبود یافته، اما فاصله همچنان چشمگیر است. شیعیان منطقه مرتب از کار اخراج می‌شوند، بخصوص از شرکت نفتی «عربی - آمریکایی» (ARAMCO) که یک سوم نیروی کار و مشاغل تخصصی و فنی آن را تشکیل می‌دهند. شیعیان [تنها] اندکی از مشاغل دولتی را در دست دارند. زنان شیعه از زمان‌های گذشته حق معلم شدن نداشته‌اند. این در حالی است که معلمی یکی از اندک مشاغلی است که در این کشور پادشاهی برای زنان مجاز است. اخیراً این ممنوعیت لغو شده، اما به زنانی که برای معلمی آموزش دیده‌اند اغلب به‌طور عمد مشاغلی به دور از استان بومی‌شان پیشنهاد می‌شود. در جامعه سختگیر سعودی، که در آن اصولاً کار کردن برای زنان با مشکل همراه است، دوری زنان از خانواده مشکلات مضاعفی به همراه دارد. با این‌همه، زنان شیعه بسیاری این مشاغل را به عنوان نوعی مبارزه‌جویی و نیز اظهار خوداتکایی جامعه شیعه پذیرفته‌اند.

جایگاه شیعیان در حکومت

شیعیان هیچ نفوذی در حکومت سعودی ندارند. گاه و بی‌گاه در یک بخش صنعتی و زیری شیعی در کابینه حضور داشته، اما بجز این موارد، آن‌ها تقریباً هیچ سمتی در سطوح رده‌بالای حکومتی نداشته‌اند. ورود به دستگاه قضایی، واحد افسری ارتش، قوای امنیتی و گارد ملی برای آن‌ها مجاز نیست. ظاهراً اشتغال در وزارت حج و وزارت امور اسلامی نیز برای آن‌ها ممنوع است.

به دنبال بیش از سه دهه بررسی، رژیم سرانجام در سال ۱۹۹۳ اقدام به تأسیس مجلس شورا کرد. اعضای این مجلس همگی انتصابی هستند و هیچ‌گونه اختیارات قانونی یا قانون‌گذاری ندارند. وظیفه آنها این است که هرگاه از آنها درخواست شود، در مورد مشکلات نظر دهند و قوانین را در زمینه‌های خاص پیشنهاد کنند. اعضای این مجلس تحصیل‌کرده، عمدتاً با پیشینه تخصصی و شمار زیادی از آنان دارای درجه دکتری از خارج کشور می‌باشند. در نخستین مجلس، تنها یک شیعه به نام دکتر جمیل الجیشی، که استاد دانشگاه بود، عضویت داشت.

در ژوئیه ۱۹۹۷، شاه فهد اعضای مجلس را از ۶۰ نفر به ۹۰ نفر افزایش داد؛ نیمی از ۶۰ نفر نخست با چهره‌های جدید جایگزین شدند. بنا بر گزارش مطبوعات، مجلس جدید ۴ عضو شیعه داشت. به نظر برخی مفسران، انتصاب چهار عضو شیعه منعکس‌کننده آمار رسمی سعودی در مورد شمار شیعیان است که آنها را تقریباً ۴ درصد جمعیت کشور برآورد می‌کند. اما ادعای خود شیعیان آن است که از این چهار عضو به اصطلاح شیعه، در واقع، تنها دو نفر شیعه‌اند و دو عضو دیگر فقط نام‌هایی دارند که می‌توان آنها را [اسامی] شیعی به حساب آورد. به گمان اصحاب مطبوعات، شاید افزایش تعداد نمایندگان شیعه نمادی بوده است از تلاش برای ایجاد توازن در روابط با شیعیان. در پی سخت‌گیری امنیتی علیه شیعیان، که پس از بمب‌گذاری «الخبر» در سال ۱۹۹۶ صورت گرفت، رژیم شیعیان را عامل این بمب‌گذاری می‌دانست. با اینکه شورا قدرت بسیار محدودی دارد، اساساً نمایندگی شیعیان در مجلس، برای علمای محافظه‌کار و هابی بسیار ناگوار است.

فعالیت‌های سیاسی سازمان‌یافته شیعیان

تا پیش از انقلاب ایران، مخالفت شیعیان با رژیم سعودی عمدتاً در قالب مشارکت در جنبش‌های چپ‌گرا تبلور می‌یافت؛ جنبش‌هایی همچون حزب غیرقانونی کمونیست سعودی یا دیگر جنبش‌های چپ‌گرای افراطی غیرقانونی مانند «حزب عمل

سوسیالیستی عربی در شبه جزیره عربی» (حزب العمل الاشتراکی العربی فی الجزيرة العربیة). در کشورهای دیگر خلیج نیز چنین گرایش مشاهده شده است، به گونه‌ای که شیعیان در جست‌وجوی جنبشی جهان‌شمول و غیرفرقه‌ای که آن‌ها را بپذیرد، با احزاب «بعث» عراق و سوریه یا با دیگر جنبش‌های مشابه در منطقه خلیج پیوند برقرار کرده‌اند. علاوه بر این، دهه ۱۹۶۰ شاهد ایجاد «سازمان انقلابیان پیش‌گام» بود که در کل منطقه فعالیت می‌کرد و با گروه‌های مشابه در بحرین و عراق مرتبط بود. این سازمان تحت تأثیر عقاید آیه‌الله سیدمحمد شیرازی تأسیس شد و به جای حمایت از خشونت، خواستار «تعلیم و آگاهی دادن به توده‌ها» بود. با اینکه این گروه در عربستان سعودی به شدت مخالف رژیم بود، اما نشانه‌ای از خشونت در عملکرد این سازمان به چشم نمی‌خورد، حتی در ناآرامی‌های سال ۱۹۸۷ در مکه، که در پی آن ایران خواستار جهاد علیه عربستان سعودی گردید، این سازمان همچنان خاموش ماند. در سال ۱۹۷۵ شاخه سعودی [سازمان] علنی شد و خود را «سازمان انقلاب اسلامی در شبه جزیره عربی» (منظمة الثورة الاسلامیة فی الجزيرة العربیة) نامید. محققى به نام مأمون فندی، دوران بین ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۵ را «مرحله منازعه جویانه» جنبش شیعی می‌نامد و مشخصات آن را چنین برمی‌شمارد: توجه اندک به واقعیت‌های محیط سیاسی که گروه در آن فعالیت می‌کرد، تأکید بر پیرایش اسلام از اعمال صوفیانه، و نگرشی سازش‌ناپذیر نسبت به دولت سعودی که از نظر آن‌ها غیرقانونی بود. این نگرش دیدگاه‌های انقلاب اسلامی ایران را نیز منعکس می‌ساخت.

بی‌تردید، انقلاب ایران امیدها و آرزوهای تازه‌ای در میان شیعیان منطقه خلیج برانگیخت. تصرف مسجد اعظم [مسجد الحرام] توسط مخالفان سنی نجدی به رهبری جهیمان العتیه در سال ۱۹۷۹، آرامش پادشاهی سعودی را برهم زد و بر اثر آن نارضایتی‌هایی که از مدت‌ها پیش وجود داشتند، در اواخر سال به شورش شدید و گسترده شیعیان در ایالات شرقی منجر شدند. دست‌کم ۲۰ نفر در جریان سرکوب وحشیانه ناآرامی‌ها کشته و صدها تن بازداشت شدند. اما ضربه ناشی از این حوادث

پادشاهی سعودی را به تجدیدنظر در اوضاع واداشت. حکومت عربستان سعودی در همان حال که به سرکوب هرگونه مخالفت شیعیان ادامه می‌داد، برای اولین بار، تصمیم گرفت تا با احداث مدارس و جاده‌های بیشتر، شرایط بد اقتصادی ایالت شرقی را بهبود بخشد. در سال ۱۹۸۷ کار احداث اولین بیمارستان پیشرفته ایالت به پایان رسید. یکی از پسران پادشاه، شاهزاده محمد بن فهد، در ۱۹۸۴ به فرمانداری این منطقه منصوب شد. پیش از وی، بن جیلویی، که بسیار فاسد، مستبد و اهل تبعیض بود، بر منطقه حکم می‌راند. از آن پس، تبعیض‌ها تا حدی کمتر شده‌اند، و هرچند شمار کارگران شیعه در شرکت ARAMCO همواره رو به کاهش بوده، اما شیعیان [همچنان] نیروی کار اصلی ایالت شرقی را تشکیل می‌دهند.

به گفته فندی، در سال ۱۹۸۸ دگرگونی عمده‌ای در اندیشه شیعی سعودی در میان پیروان آیه‌الله شیرازی صورت گرفت که به لفاظی‌های انقلابی خاتمه بخشید و تقاضا برای حرکت به سوی دموکراسی و رعایت حقوق بشر را در دستور کار خود قرار داد. بر این اساس، در سال ۱۹۹۰، پس از اشغال کویت توسط عراق، این گروه به‌طور رسمی به روابط تشکیلاتی و ایدئولوژیکی خود با سایر سازمان‌های شیعی در کشورهای دیگر خاتمه داد و نام «جنبش اصلاح» (الحركة الاصلاح) را برای خود برگزید که اهداف اصلی آن عبارت بودند از: استقلال از سیاست‌های ایران، و تحقق اصلاحات در پادشاهی سعودی، به ویژه از طریق جلب توجه غرب. فعالیت سیاسی و اعمال فشارهای رسانه‌ای ابزار اصلی این جنبش قلمداد می‌شدند. تاکنون گروه آیه‌الله شیرازی از درگیر شدن در خشونت‌های سیاسی اجتناب ورزیده است.

بر اساس خط‌مشی سیاسی جدید در سال ۱۹۹۱ گروهی از مخالفان برجسته شیعی، که در لندن و واشنگتن به فعالیت مشغول بودند و خود را «کمیته بین‌المللی دفاع از حقوق بشر در خلیج و شبه جزیره عربی» (ICDHR-GAP) می‌نامیدند، به انتشار اطلاعات ضد رژیم اقدام کردند. این سازمان با انتشار نشریاتی به زبان‌های انگلیسی و عربی، همچون الجزيرة العربية، مشکلات مربوط به حقوق بشر در پادشاهی را افشا می‌کرد و

نقدی همه‌جانبه از رژیم ارائه می‌داد. این اطلاعات، که هم در غرب انتشار می‌یافتند و هم از طریق پست و نمابر به عربستان ارسال می‌شدند، نشانگر شکل‌گیری نخستین جنبش آزاد مخالف رژیم بودند که به هیچ وجه با دیگر جنبش‌های افراطی عرب در خاورمیانه پیوندی ندارند. این مبارزه اطلاعاتی، به ویژه با عنایتی که به مخاطبان غربی نشان می‌دادند، به طور قابل ملاحظه‌ای آرامش رژیم را برهم زد و تلاش طولانی رژیم برای آنکه خود را منبع انحصاری اطلاعات مربوط به کشور باشد، درهم شکست. این نشریات به عمد، مسائل را در قالب اصطلاحات سیاسی غربی و از جمله با توجه به حقوق بشر مطرح می‌ساختند. این جریان بی سابقه اطلاعات، تصویر موقرانه و صلح‌جویانه از عربستان سعودی را، که در گذشته به خوبی حفظ شده بود، لکه‌دار کرد. پس از جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ و با پیدایش اولین نمودهای مخالفت جدی و سازمان‌یافته مذهبی سنی‌ها با حکومت سعودی، خط‌مشی رژیم در خصوص شیعیان چرخش دیگری یافت. استقرار سربازان ایالات متحده در پادشاهی، امر بسیار بحث‌انگیزی بود که حتی موجب اختلاف در میان علمای سنی شد. مسئله این بود که آیا واقعاً برای دفاع از کشور نیازی به سربازان غیرمسلمان است؛ امری که بر اساس شرع اسلام، تنها زمانی مجاز است که شرایط فقهی خاص مربوط به «ضرورت» فراهم باشد؟ استمرار حضور این سربازان خارجی نیز مسئله دیگری بود؛ چرا که رژیم این حضور را «موقتی» اعلام می‌نمود، در حالی که سربازان آمریکایی با خاتمه جنگ، این کشور را ترک نکردند. از نظر سنیان مخالف، معیار قرآنی برای حضور نظامی غیرمسلمانان رعایت نگشته بود و روحانیان افراطی‌تر رژیم را متهم می‌کردند که فتواهای مورد نیازش را بر شورای رام و «دولتی» علمای اعلام تحمیل می‌کند.

آنچه موجب ناخشنودی بیشتر روحانیان سنی مخالف می‌شد، این احساس بود که ایالات متحده از خاندان سلطنتی پشتیبانی می‌کند؛ خاندانی که به صورت روزافزون بر نامشروع بودن حاکمیتشان بر اساس مبانی اسلامی تأکید می‌شود. آن‌ها رژیم را متهم می‌کردند که تنها برای رسیدن به منافع خود، با واشنگتن روابط برقرار ساخته و بر این

اساس، به خرید انبوهی از سلاح‌های غربی در قبال تأمین نفت غرب به قیمت ناچیز تن داده است. همه این اقدامات در عوض کسب تعهد غرب برای کمک به حفظ قدرت خاندان سلطنتی صورت گرفته است. گسترش فساد در میان خاندان سلطنتی نیز بر نارضایتی روحانیان از حاکمیت آنان افزوده است. بسیاری از این سنّیان مخالف که برجسته‌ترین آن‌ها محمد المسعری و سعد الفقیه و هر دو از خانواده‌های مذهبی سرزمین نجدند، به خارج گریخته و در لندن، مراکز اطلاعاتی و تبلیغاتی تأسیس کرده‌اند. مهم‌ترین این سازمان‌ها یعنی «کمیته دفاع از حقوق مشروع» (CDLR) و پس از آن «جنبش اصلاحات اسلامی در عربستان» (MIRA) به پیروی از سازمان شیعی «ICDHR-GAP» به چاپ نشریاتی درباره موارد نقض حقوق بشر و دیگر مفاسد نظام پادشاهی اقدام کرده‌اند. هر دو سازمان با انگشت نهادن بر نام افرادی خاص، فساد درونی رژیم را علنی ساخته، این اطلاعات را به همه سطوح کشور از جمله مطبوعات و ظاهراً حتی به درون کاخ‌های سلطنتی به وسیله نمایر ارسال کردند. آن‌ها خطوط تلفن مطمئنی در لندن تدارک دیدند که شهروندان سعودی می‌توانستند از طریق آن‌ها گزارش‌ها و اخبار مربوط به فساد درون ساختار حکومتی را ارسال کنند تا «جنبش اصلاحات اسلامی در عربستان» آن‌ها را منتشر سازد. این جناح مخالف سنّی مستقر در لندن و واشنگتن، برای اولین بار، به استفاده از پست الکترونیک (E.mail) و پایگاه‌های وب (Web Sites) در حد وسیع اقدام کرد تا پیامش را در سطح گسترده‌ای از مخاطبان، از جمله مطبوعات، محققان و مأموران دولت‌های خارجی ترویج کند.

بر اثر این فشارهای گسترده، رژیم سعودی در حرکتی استراتژیک و شگفت‌انگیز درصدد کم کردن از فشار شیعیان مخالف برآمد. روحانی برجسته شیعه، شیخ حسن الصّفّار، که در خارج از کشور اقامت داشت، پیش از این و به صورت علنی، نسبت به مذاکره با رژیم اظهار تمایل کرده بود، مشروط بدانکه بر سر مسائل اساسی گفت‌وگو شده، گام‌هایی در جهت کاهش تبعیض‌های ضد شیعی برداشته شوند. همچنین رژیم سعودی به این نکته توجه داشت که شیعیان سعودی به شدت با اشغال کویت توسط

صدّام در سال ۱۹۹۱ مخالف بودند و از خط‌مشی سعودی در طول جنگ حمایت می‌کردند. خلاصه کلام اینکه تهدیدی که از جانب شیعیان احساس می‌شد و با انقلاب ایران تشدید شده بود، به نظر می‌رسید که کاهش یافته است. در سال ۱۹۹۴ رژیم طی اقدامی بی‌سابقه، بسیاری از مخالفان برجسته شیعه را به کشور دعوت کرد تا در خصوص دست کشیدن از مبارزه ضدحکومتی با آن‌ها مذاکره کند. «جنبش اصلاحات» فهرستی از خواسته‌های خود را ارائه داد که موارد نارضایتی آن‌ها از حکومت را منعکس می‌ساختند. این فهرست به شرح ذیل بود:

● صدور بیانیه‌ای از سوی حکومت که تشیع را به عنوان یک فرقه اسلامی محترم بداند و حق شیعیان را برای عمل به عقایدشان به رسمیت بشناسد.

● آزادی عبادت مشتمل بر حق شیعیان برای ساختن مسجد و حسینیه و مرمت قبور ائمه شیعه؛

● تعلیم معارف مذهبی شیعی در مدارس دولتی نواحی شیعه‌نشین؛

● آزادی بیان، شامل حق انتشار و وارد کردن کتب شیعی و اعطای اجازه نشر روزنامه و مجله به شیعیان؛

● آزادی تأسیس حوزه‌های علمیه و مدارس مذهبی شیعی به همان صورتی که در گذشته وجود داشتند.

● توقف مبارزات ضد شیعی و به رسمیت شناختن حق شیعیان برای دفاع از اعتقاداتشان؛

● اعطای اختیارات به دادگاه‌های شیعی به همان میزانی که دادگاه‌های سنی دارند (در مورد قانون خانواده)؛

● آزادی عمل به شعائر و مراسم شیعی؛

● اعطای فرصت‌های برابر، بخصوص الغای تبعیض علیه شیعیان برای ورود به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی و اشتغال در دستگاه‌های دولتی و سمت‌های سیاسی، نظامی و امنیتی؛

● احداث زیرساخت‌های اقتصادی بهتر در مناطق شیعی که تاکنون مورد غفلت واقع شده‌اند.

جالب توجه است که از این ده مورد فقط آخرین خواسته مستقیماً با منافع اقتصادی مرتبط است. قسمت عمده اعتراض‌ها به‌طور مستقیم به هویت فرهنگی و آزادی‌های مذهبی اختصاص دارد. این فهرست منحصرأ به مشکلات شیعیان می‌پردازد و مسائل عمومی و گسترده‌تر را، که سنی و شیعه هر دو در آن‌ها سهیمند، دربر نمی‌گیرد. مسئله آن است که شیعیان سعودی برخلاف شیعیان بحرین و کویت، آشکارا احساس می‌کردند سنیان هیچ‌گونه تلاشی را برای همکاری با آنان نمی‌پذیرند و از این رو، بهترین چیزی که می‌توانند به آن امید داشته باشند، تسکین آلام همکیشان خودشان است. درخواست‌های مزبور فوق‌العاده متعادل هستند؛ چرا که هیچ‌گونه اصلاحاتی در ماهیت رژیم، نحوه حکومت، نهادها یا حتی ایدئولوژی سعودی طلب نمی‌کنند. با اینکه مذهب تشیع اساس هویت شیعیان را تشکیل می‌دهد، ماهیت خواسته‌های یادشده غیرمذهبی است و جز آزادی مذهبی و حقوق برابر با سنیان در عمل به مذهب، هدف دینی دیگری دنبال نمی‌کند. خلاصه کلام آنکه، این خواسته‌ها کاملاً در جهت دفاع از منافع شیعه ابراز شده‌اند و فاقد محتوای گسترده‌تر سیاسی یا ایدئولوژی هستند.

با این همه، برای رژیم بسیار دشوار است که درخواست‌های مزبور را بپذیرد؛ چرا که پذیرش آن‌ها کاملاً در تقابل با مبنای ایدئولوژیکی و هابی حکومت سعودی است. علمای مذهبی بیشتر این خواسته‌ها را توهین آمیز و غیرقابل پذیرش می‌دانند. با این حال، رژیم در عملی قابل تحسین، مذاکراتی طولانی با جنبش اصلاحی شیعی آغاز کرده است؛ مذاکراتی که از سوی گروه شیعی موسوم به «حزب الله» تحریم شده است. ظاهراً رژیم سرانجام با اقدامی سریع در مورد چهار خواسته شیعیان موافقت کرد، اما از بررسی تقاضای رفع محدودیت‌های مذهبی، که به ایدئولوژی سعودی‌ها مربوط می‌شود خودداری ورزید. در زمینه پذیرش چهار خواسته شیعیان، اقدامات ذیل صورت گرفتند:

● چهل زندانی سیاسی شیعه، که برخی از آن‌ها به اعدام محکوم شده بودند، آزاد شدند.

● برای تبعیدی‌های شیعه که مایل بودند به میهن بازگردند، گذرنامه صادر شد. (جنبش اصلاحات در تلاش برای مقابله با مخالفت احتمالی دیگر شیعیان با این قرارداد، تأکید می‌کرد که صدور گذرنامه باید برای اعضای تمامی گروه‌های شیعی صورت گیرد، نه فقط برای هواداران این جنبش.)

● در مورد ممنوعیت رفت و آمد قریب دو هزار شیعهٔ مقیم پادشاهی، بازنگری‌هایی آغاز شدند.

● مطالبات «جنبش اصلاحات» برای بخش‌های ذی‌ربط در حکومت ارسال شدند و اقداماتی برای کاستن از تبعیض‌ها صورت گرفتند. ورود نشریات شیعی و کتب نویسندگان شیعه به پادشاهی مورد موافقت قرار گرفت. مقرر گردید که کتاب‌های تاریخ مدارس برای زدودن اشارات توهین‌آمیز به تشیع مورد بازنگری قرار گیرند و تشیع به عنوان یکی از فرق اسلامی، در کنار چهار مکتب فکری اهل تسنن به رسمیت شناخته شود.

در مقابل، شیعیان مخالف پذیرفتند که از تبلیغات علیه پادشاهی دست بکشند. پس از این بود که بیشتر مخالفان به عربستان سعودی بازگشتند.

از سوی دیگر، همان‌گونه که پیش از این یادآور شدیم، شیعیان مخالف خود دارای خط‌مشی‌های ایدئولوژیکی گوناگونی هستند. گروه تندرو موسوم به «حزب‌الله»، گروه میانه‌رو را به سبب اعطای امتیازات بیش از حد به رژیم و رها کردن اهرم فشار تبلیغاتی خود علیه دولت مورد انتقاد قرار داده است. به اعتقاد گروه «حزب‌الله»، رژیم به تعهداتش پایبند نخواهد بود و پیش از آنکه مخالفان از فشار خود بکاهند، رژیم باید حسن نیت خود را اثبات کند. گروه میانه‌رو، یعنی همان «جنبش اصلاحات»، با دادن این امتیازات، در پی آن بود که حسن نیت رژیم را بیازماید. نکتهٔ قابل توجه آن است که اصلاح‌طلبان همچنان با آیه‌الله شیرازی، یک عالم میانه‌رو مقیم ایران، به عنوان مرجع اصلی‌شان مشاوره می‌کردند، ظاهراً شیرازی اظهار داشته بود که هرگونه توافق با حکومت سعودی به دست خود شیعیان سعودی است و وی در این زمینه اظهار نظر نمی‌کند.

گفته می‌شود که گروه سوم و کوچک‌تری در میان شیعیان سعودی وجود دارد که توسط دو برادر، که روحانیان برجسته‌ای نیز هستند، یعنی شیخ حسن الراضی و شیخ حسین الراضی، رهبری می‌شود. هر دوی آن‌ها در مسائل دینی به ایران چشم می‌دوزند، اما در حوزه سیاسی، رهبری ایران را دنبال نمی‌کنند و مدافع خشونت نیستند. یکی از این دو برادر متهم است که در سال ۱۹۹۶ در بمب‌گذاری برج‌های «خُبر» - که نیروهای آمریکایی در آن مستقر بودند - دست داشته است. اما بیشتر شیعیان تبعیدی این ادعا را به باد استهزا می‌گیرند؛ چرا که گروه دارای گرایش‌های سکوت‌جویانه‌ای است.

فعالان سیاسی شیعه، امروز همچنان در مورد مسائل جاری در کشور اختلاف نظر دارند. بسیاری معتقدند که رژیم به صورت جدی به عهد و پیمان خود پایبند نبوده و وضعیت همکیشان آن‌ها به اندازه کافی بهبود نیافته است. دیگر شیعیان بر این باورند که با وجود ناکامی حکومت در انجام کامل تعهداتش نسبت به جامعه شیعی، پذیرش شرایط اندک بهبودیافته کنونی، از بازگشت به حالت مقابله و درگیری بهتر است. آن دسته از رهبران شیعه، که دیدگاه‌های افراطی‌تری در این خصوص دارند، عمدتاً بازداشت شده یا در خارج از پادشاهی کشور به سر می‌برند.

بمب‌گذاری در اماکن مسکونی نظامیان آمریکا (در برج‌های «خُبر»)، که در ژوئن ۱۹۹۶ به مرگ ۱۹ آمریکایی انجامید، موجب شد که بار دیگر توجه دولت به سوی شیعیان سعودی جلب شود و فشارهای تازه‌ای بر جامعه شیعی اعمال گردند. مقامات سعودی در ابتدا مدعی شدند مدارکی در اختیار دارند که نشان می‌دهند این بمب‌گذاری کار گروه‌های شیعه‌ای است که از جانب نیروهای خارجی (روشن است که منظور ایران است) پشتیبانی می‌شوند؛ اما هیچ بیانیه رسمی حکومتی در تأیید این ادعاها صادر نشد. با این حال، به دنبال این بمب‌گذاری، دستگیری وسیع شیعیان آغاز شد. بر اساس گزارش سازمان عفو بین‌الملل، بیش از دویست شیعه توسط قوای امنیتی سعودی توقیف شدند و منابع سعودی اظهار می‌دارند که دست کم ۳۵ تن از آن‌ها همچنان در زندان

به سر می‌برند. در ماه مه ۱۹۹۷، وزیر کشور سعودی در یک عقب‌نشینی کاملاً شگفت‌آور، علناً اعلام کرد که حکومت به این نتیجه رسیده که هیچ عامل خارجی در بمب‌گذاری دخالت نداشته و همه دست‌اندرکاران آن اهل سعودی بوده‌اند. توضیح بیشتری در خصوص هویت بمب‌گذاران ارائه نشده و حکومت سعودی تحقیق و بررسی در مورد افراد مظنون را به شدت مخفی نگه داشته است.

شیعیان از آغاز، دخالت در این‌گونه اعمال را به شدت انکار کرده‌اند، با این استدلال که انجام عملیات بزرگ تروریستی علیه حکومت سعودی و نیز نیروها و تأسیسات ایالات متحده با منافع جامعه ضعیف شیعه مغایرت دارد. با این حال، احتمال مشارکت عناصر تکرو جامعه شیعی در بمب‌گذاری‌ها منتفی نیست. عجیب آن است که با وجود نارضایتی شدید ایالات متحده از عدم پی‌گیری تحقیقات، دولت سعودی تاکنون از متهم کردن افراد یا گروه‌های خاص، از جمله آن‌ها که در بازداشتند، اجتناب ورزیده است. به نظر می‌رسد تحقیقات عملاً متوقف شده‌اند. این واقعیت که دولت سعودی تلاشی برای ارائه اطلاعات در مورد متهمان شیعی صورت نداده است (با اینکه تمایلی جدی برای این کار دارد) این گمان را در ذهن ایجاد می‌کند که مدرکی در این زمینه وجود ندارد، یا اینکه مجرمان سنی هستند. همچنین این احتمال را می‌توان مطرح ساخت که سعودی‌ها با وجود دست‌یابی به مدارکی مبنی بر حمایت مستقیم یا غیرمستقیم ایران از بمب‌گذاری مزبور، به این نتیجه رسیده‌اند که تحقیقات را متوقف کنند. این تصمیم ممکن است بدان سبب اتخاذ شده باشد که پس از انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۷، به سرعت رابطه گرمی بین ایران و عربستان سعودی برقرار شد.

جالب آن است که ناراضیان سیاسی سعودی، اعم از شیعه و سنی، از آغاز در این سخن با یکدیگر هم‌نوا بودند که بمب‌گذاری در برج‌های «خبر» (محل سکونت نظامیان آمریکایی) در سال ۱۹۹۶، از جانب مخالفان سنی صورت گرفته است، نه شیعیان. البته هر دو گروه با این ادعا، هدف خاص خود را تعقیب می‌کنند: شیعیان در پی کاستن بدگمانی و فشاری هستند که بر جامعه آن‌ها وارد می‌شود و حال آنکه مخالفان سنی

علاقه‌مند اثبات این نکته‌اند که توانایی سنی‌های مخالف در ضربه‌زدن به رژیم و نیز ایالات متحده در حال افزایش است.

از نظر تشکیلاتی، نباید به اختلافات ظاهری سازمان‌ها و گرایش‌های شیعی مخالف چندان اهمیت داد. یکی از مخالفان برجسته اسلام‌گرای سنی سعودی در لندن، محمد المسعری، می‌گوید: شاید شیعیان روش عاقلانه را در این دیده‌اند که نیروهای خود را تقسیم کنند: برخی عناصر کلیدی «جنبش اصلاحات» به پادشاهی برگردند و بقیه، که به توافق با رژیم با تردید بیشتری می‌نگرند، با یک عنوان متفاوت سازمانی و به عنوان نیروی ذخیره در خارج بمانند تا اهرم فشاری علیه رژیم باشند و در صورت نقض توافق، جنبش از خطرات مصون بماند. با این همه، گروهی دیگر معتقدند که اختلافات سازمانی و فلسفی میان شیعیان واقعاً دارای اهمیت هستند.

سازمان‌های مخالف همچنان در خارج از کشور نمایندگی دارند. یک جناح از جنبش شیعی اصلاحات در واشنگتن مستقر است که توافق‌نامه ۱۹۹۳ را قبول ندارد. این مرکز به تبلیغ وضع اسفناک شیعیان و ناکامی‌های رژیم ادامه می‌دهد. این گروه نشریات متعددی دارد که هدف یکی از آن‌ها به نام الکلمه، تحقیق و تبلیغ تاریخ و فرهنگ شیعی است. سازمان‌های دیگری نیز در عرصه مطبوعات خودنمایی می‌کنند، اما به دشواری می‌توان فهمید که آن‌ها به طور خاص نماینده چه کسی یا چه بخشی از جامعه شیعی‌اند. از این جمله‌اند: «کمیته دفاع از حقوق بشر حجاز»، «مرکز اطلاعاتی - اسلامی حرمین»، و نیز «انجمن علمای حجاز». محمد المسعری اظهار می‌دارد که این گروه‌های مختلف را می‌توان اساساً عناصر یا شعب گوناگون جنبش اصلاحات دانست که هر کدام به منظور توجه دادن به مشکلات متفاوت یا تلاش برای همکاری با گروه‌های مختلف به وجود آمده‌اند.

رهبری روحانیت

همان‌گونه که در مورد دیگر کشورهای منطقه دیده‌ایم، روحانیان شیعه عربستان سعودی نیز طی بیست سال گذشته، نقش برجسته‌ای در رهبری تلاش‌هایی که برای استیفای

حقوق بشر شیعیان صورت می‌گیرند، ایفا کرده‌اند. شخصیت برجسته روحانی شیعه در سعودی شیخ حسن الصفار است. وی، که در سال‌های نخست شخصیتی تندرو بود، از ۱۹۸۸ به موضعی بسیار معتدل‌تر در مقابل رژیم روی آورد. صفار در موعظه‌ها و نوشته‌هایش، که فندی آن‌ها را بررسی کرده، به‌طور جدی به دنبال گفت‌وگو با سنیان لیبرال و مخالفان سکولار کشور است. وی بر اصلاحات ماهیتاً سکولار تأکید می‌ورزد و خواستار بلندنظری در پذیرش تکثر آراء است. وی آثاری متعدد همچون *پلورالیسم و آزادی در اسلام (التعددية والحريّة في الاسلام)* منتشر ساخته و نیز مجموعه سخنرانی‌های وی در خصوص اسلام و اندیشه سیاسی ضبط و تکثیر شده‌اند. در اندیشه وی، تأثیرپذیری زیادی از اندیشمندان لیبرال سنی غیر سعودی، همچون یوسف القرضاوی، فهمی الهیدی، حسن الترابی و اندیشمند ایرانی، عبدالکریم سروش، به چشم می‌خورد. در اوضاع و احوالی که سرکوب شدید حکمفرماست، اقلیت‌های مسلمان در هر جا ممکن است به سرخوردگی و خشونت کشیده شوند. اما در شرایطی که سرکوب حاکم نباشد، قاعدتاً اقلیت‌های مسلمان می‌توانند اندیشمندانی بی‌روند که به برداشتی لیبرال از اسلام، روندهای دموکراتیک و حقوق بشر تمایل دارند؛ و علت آن نیز دقیقاً این است که آن‌ها نخستین قربانیان نبود این حقوقند. از این‌رو، دیدگاه لیبرال الصفار، تنها خط مشی سیاسی عملی و دراز مدتی است که در پیش‌روی شیعیان سعودی قرار دارد؛ چرا که آن‌ها نمی‌توانند ایده تشکیل حکومت شیعه اسلامی را در سر بی‌روانند و از این‌رو، باید با حکومتی که در آن زندگی می‌کنند به توافق برسند. البته در عین حال که فرهنگ خود را نیز حفظ می‌کنند.

تاکنون رژیم سعودی نسبت به درخواست الصفار و دیگر شیعیان برای اصلاحات اساسی و تغییر ماهیت حکومت بی‌اعتنایی نشان داده است. حکومت ترجیح می‌دهد که به صورت موردی به مهم‌ترین مسائل شیعیان پردازد، نه آنکه به درخواست گسترده‌تر آن‌ها برای تغییر در فلسفه، ساختار و ترکیب حکومت سعودی تن دردهد.

روابط بین مخالفان سنی و شیعه

به لحاظ تاریخی، شیعیان سعودی تنها قادر بوده‌اند با چپگرایان کشور همکاری کنند، نه با مخالفان مذهبی راستگرا. در حال حاضر نیز این امر صادق است، هرچند امروزه مخالفان لیبرال چپگرا کمتر به چشم می‌آیند.

مخالفان مذهبی سنی عمدتاً نگرشی منفی نسبت به روابط با شیعیان دارند. در دهه‌های گذشته، شیعیان عربستان سعودی همانند دیگر کشورهای عربی، در جنبش‌های غیرمذهبی چپگرا، بخصوص کمونیسم مشارکت داشته‌اند. گروه‌های ملی‌گرای عرب، در کشورهای گوناگون عربی، گاهی شیعیان را نیز شامل شده‌اند، اما این جنبش‌ها غالباً در حال و هوایی شدیداً سنی به سر می‌برند و تفاسیری از تاریخ عرب را می‌ستایند که شیعیان در آن‌ها اساساً نقش مهمی ندارند، یا نقشی منفی دارند. گاهی در نگاه ملی‌گرایان عرب، شیعیان «عرب کامل» تلقی نمی‌شوند، یا به گونه‌ای به آن‌ها نگریسته می‌شود که گویی پیوندهای مذهبی نگران‌کننده‌ای با ایران دارند. از این‌رو، تردید زیادی در بین مخالفان مذهبی سنی نسبت به مخالفان شیعی وجود دارد، اگرچه هر دو گروه هدف مشترک تغییر رژیم سعودی را دنبال می‌کنند.

از میان مخالفان سنی رژیم سعودی، ملی‌گرایان حجازی راحت‌تر از دیگران با مسئله همکاری بالقوه با شیعیان کنار می‌آیند. فرهنگ «حجاز»، که شامل شهرهای مقدس مکه و مدینه می‌شود، بسی کهن‌تر و عمیق‌تر از فرهنگ «نجد» است. نارضایتی ملی‌گرایان حجازی از آن است که استقلال فرهنگی خود را از دست داده‌اند و فرهنگ و آیین وهابی بر آن‌ها غلبه کرده است. البته ملی‌گرایان حجاز ظاهراً در قالب جنبشی متنسجم سازمان‌دهی نشده‌اند. آن‌ها می‌خواهند دست‌کم استقلال دینی و فرهنگی بیشتری داشته باشند و خواستار حکومتی هستند که صرفاً بر فرهنگ وهابی و استیلای نجدی‌ها مبتنی نباشد. بر این اساس است که ملی‌گرایان حجاز علاقه‌مند گفت‌وگو با آن دسته از گروه‌هایی که هدف ایجاد تغییرات را دنبال می‌کنند و ضدیت مذهبی کمتری با تشیع دارند.

اما جوامع شیعی و حجازی به لحاظ جغرافیایی، از هم دورند و به وسیله «نجد» از یکدیگر جدا گشته‌اند. البته در حجاز جامعه کوچک و کم جرئت شیعیان مدینه حضور دارد که به «نخاوله» موسوم است که از بیم سرکوب، فعالیت آشکار چندانی ندارد. علاوه بر این، گروه‌های اسلامگرای سنی مخالف در این کشور عمدتاً افکار خود را از مفاهیم سلفی (بنیادگرایی سنتی) یا وهابی اخذ کرده‌اند و در انتقاد از خاندان سلطنتی و رژیم، نقدها و واژگان وهابی را به کار می‌گیرند. از نظر ایدئولوژیکی، همکاری با شیعیان برای این گروه‌های مخالف سنی حداقل سؤال برانگیز و حداکثر نامقبول است. اگر آن‌ها با شیعیان مخالف متحد شوند، خشم عناصر حامی رژیم و علمای افراطی، که شیعیان را بر اساس موازین خود مرتد یا بدعت‌گذار می‌شمارند، متوجه خود خواهند ساخت.

از میان مخالفان مذهبی سنی، گروه بن لادن، به‌طور خاص در زمینه همکاری با شیعیان اظهار نظر صریحی نکرده، اما یکی از سلفی‌ترین گروه‌هاست. در سال ۱۹۹۸، سخنگوی این گروه در لندن به شدت مخالف تشییع بود. پس از وقوع انشعاب در CDLR، جانشین آن، یعنی «جنبش اصلاحات اسلامی در عربستان» (MIRA) به رهبری سعد الفقیه، اظهار داشت که همکاری با شیعیان در مقابل رژیم برای آن‌ها «دشوار» است، اما آنان نمی‌توانند همکاری در حوزه‌های محدود و مشخصی را مطلقاً نادیده بگیرند. با این حال، افراد باقی مانده در CDLR تحت رهبری مسعری، در ابتدا به روشنی نسبت به همکاری با شیعیان سعودی علیه رژیم اظهار تمایل می‌کردند و حتی از رسیدن قریب‌الوقوع گروه‌های مخالف سنی و شیعه به یک موافقت‌نامه تاریخی برای همکاری خبر دادند. در آن زمان، مسعری اظهار داشت که مشکلی از بابت همکاری با شیعیان ندارد؛ چرا که CDLR «جنبشی اسلامی است، نه فرقه‌ای». به گفته مسعری، یکی از دلایل اهمیت شیعیان، قرار گرفتن آن‌ها در مکانی است که بخش اعظم منابع انرژی پادشاهی، که «نجد» همواره به آن نیازمند خواهد بود، در آن واقع است. تمایل ابتدایی مسعری به همکاری با شیعیان را می‌توان یکی از عواملی دانست که سبب شد وی بسیاری از حامیان خود در سعودی را از دست بدهد. از این‌رو، مسعری [در این

زمینه] تجدیدنظر کرده و اظهار داشته است که یک حکومت اسلامگرای حنبلی نمی‌تواند به شیعیان حق شهروندی کامل اعطا کند؛ چرا که آن‌ها فرقه‌ای مخالف را تشکیل می‌دهند.

شیعیان سعودی نیز به نوبه خود، همکاری با گروه‌های وهابی سلفی را دارای فایده چندانی نمی‌دانند. از نظر آن‌ها، مخالفان وهابی از این همکاری منتفع خواهند شد، اما شیعیان ضرر خواهند کرد. شیعیان بیم آن دارند که وهابی‌ها از آن‌ها به عنوان اهرم فشار مضاعف علیه حکومت سعودی و برای تقویت موقعیت خود استفاده کنند، در حالی که شیعیان حتی دستاوردهای اندکی را که در دهه ۱۹۹۰ به آن دست یافته‌اند، از دست خواهند داد و به اوضاع و احوال آکنده از آزار و اذیت جدی بازخواهند گشت. در واقع، رفتارها و اظهارات شماری از مخالفان وهابی، اعم از روحانی و غیرروحانی، جایی برای آسودگی خاطر شیعیان در مورد سودمندی چنین اتحادی باقی نمی‌گذارد.

شیعیان تاکنون در میان جناح مخالف، کاملاً تنها مانده‌اند و آینده‌ای دشوار در پیش‌رو دارند. شیعیان سعودی همچون دیگر فعالان سیاسی شیعه، در کشورهای همچون پاکستان و ترکیه، در مورد جنبش‌های اسلامگرای سنی آسوده‌خاطر نیستند؛ چرا که معتقدند: بعید است این‌گونه جنبش‌ها اهل تساهل با شیعیان باشند. در نتیجه، روشن است که وضعیت شیعیان در رژیم سکولار بهتر از وضعیتشان در یک رژیم اسلامگرای سنی خواهد بود (و شیعیان در جایی که در اقلیت به‌سرمی‌برند می‌دانند که یک رژیم اسلامگرای شیعه قابل دست‌یابی نیست). به همین دلیل، بسیاری از شیعیان نسبت به آینده خود در سعودی بدبین هستند و اظهار می‌دارند که تنها زمانی که رژیم دموکراتیک و سکولار بر سر کار بیاید، این کشور امکانی برای یکپارچگی خواهد داشت. گروهی معتقدند که با توجه به تعصب و سلطه‌جویی نجدی‌ها، یکپارچگی کشور در آینده جز با توسل به زور میسر نخواهد بود.

روابط با بحرین

شیعیان ایالت شرقی عربستان سعودی به لحاظ جغرافیایی، در نزدیکی بحرین ساکنند و به سبب پیوندهای خویشاوندی، روابط نزدیکی با شیعیان بحرین دارند. هر دو جامعه بسیار قدیمی‌اند و از جهات گوناگون، خود را جامعه‌ای واحد تلقی می‌کنند. گروه‌های شیعی دیگری نیز در سایر کشورهای خلیج همچون کویت ساکنند که به «حساوی» مشهورند؛ نامی که نشان‌دهنده‌ی خاستگاه این گروه‌ها، یعنی ایالت «الحساء» سعودی، است. این امر تأیید دیگری است بر این مطلب که دلیل رژیم سعودی برای تغییر نام ایالت شرقی، ریشه‌کن ساختن نام کهن فرهنگی و شیعی آن بوده است. جوامع شیعی بحرین و عربستان سعودی از جانب رژیم‌های خود تحت فشار شدیدی قرار دارند. آنان به آسایش یکدیگر می‌اندیشند و تماس فراوانی با هم برقرار می‌سازند. رژیم سعودی نیز به‌طور جدی خواهان سرکوب هر نوع گرایش به دموکراسی در بحرین است؛ در نظر آنان، فقط با این کار می‌توان از استیلاي اکثریت شیعه بر بحرین جلوگیری کرد. در غیر این صورت، آن‌ها خواهند توانست از شیعیان سعودی حمایت دولتی به عمل آورند. با تحلیلی مشابه، این اتهام مطرح شده که سلاح‌های شیعیان بحرینی از عربستان سعودی وارد می‌شوند؛ چرا که به اعتقاد همگان، ذخیره تسلیحاتی وسیعی در داخل عربستان وجود دارد که می‌تواند به دیگر کشورهای خلیج قاچاق شود. از این‌رو، روابط داخلی این دو جامعه شیعی برای آینده سیاسی خلیج حایز اهمیت است، بخصوص هنگامی که شیعیان بحرینی به نوعی نقش سیاسی متناسب با اکثریت شمار افراد خود در این جزیره دست یابند.

راه‌های پیش‌روی شیعیان

امروزه شیعیان عربستان سعودی احساس می‌کنند که راه‌های پیش‌روی آنان به چهار مورد محدود می‌شوند:

- مخالفت فعال با رژیم سعودی با استفاده از همه ابزارها، از جمله خشونت، به

منظور تحمیل تغییراتی بنیادین بر نظام سیاسی؛ این خط‌مشی مستلزم یک سلسله اعمال خشونت‌آمیز از جمله بمب‌گذاری، ترور، شورش و اشکال دیگر مقاومت است. شیعیان در دهه‌های گذشته به برخی از این اقدامات مبادرت ورزیده‌اند، اما اعتقاد غالب بر این است که جامعه شیعه به اندازه کافی مسلح نیست و از اسلحه علیه رژیم استفاده نکرده است. البته بمب‌گذاری در برج‌های «الخبر» در سال ۱۹۹۶ را، که همدستی شیعیان در آن [رسماً] اعلام نشده است، می‌توان استثنایی احتمالی دانست. با این حال، طبق گزارش ناظران در خلیج، سلاح‌های بسیاری در سراسر عربستان پراکنده‌اند و شیعیان احتمالاً می‌توانند به آن‌ها دسترسی یابند. علاوه بر این، شایع است کویت در پی جنگ، آکنده از سلاح شده است. از این رو، دست کم دست‌یابی شیعیان به سلاح‌های سبک را نباید غیرممکن پنداشت. با این همه، پرسش مهم‌تر آن است که آیا شیعیان حقیقتاً می‌خواهند مسلح شوند و برخوردی خشونت‌آمیز با دولت در پیش گیرند؟ روشن است که اکثریت قابل توجهی از آن‌ها چنین چیزی را نمی‌خواهند و از زمان ناآرامی‌های شدید سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۰، که در آن تسلیحات نقش چندانی نداشتند، اثری از چیزی شبیه «انتفاضه» (نظیر آنچه در اواخر دهه ۱۹۹۰ در بحرین رخ داد) به چشم نمی‌خورد.

واقعیتی مهم، که پیش‌روی شیعیان قرار دارد، پیشرفته بودن دستگاه امنیتی حکومت سعودی است که بر کشور تسلط دارد. شیعیان در عربستان سعودی، برخلاف بحرین، نسبتاً کم‌شمار و منزوی‌اند و به تنهایی نمی‌توانند قدرت را به دست گیرند. از نظر رژیم، نگران‌کننده‌ترین سناریو اقدام شیعیان به عملیات تروریستی و خشونت‌آمیز است که توجه جهانی را به خود جلب می‌کند، همانند آنچه در جریان بمب‌گذاری در برج‌های «الخبر» روی داد. چنین اقداماتی موجب می‌گردند که بی‌ثباتی پدید آید و خارجی‌ها تصور کنند که رژیم تسلط خود بر امنیت داخلی را از دست داده است. تحت این شرایط، نیروهای مخالف سنی یا گروه‌های تروریستی ممکن است جسارت پیدا کنند و به صورتی جدی‌تر علیه حکومت وارد عمل شوند که در بدترین حالت، ممکن است به شورش از درون دربار یا کودتایی نظامی بینجامد. بخصوص، خشونت علیه آمریکایی‌ها

می‌تواند تأثیر سیاسی فراوانی بر جای بگذارد؛ چنان‌که هم‌اکنون نیز سربازان آمریکایی مجبور شده‌اند به پایگاه‌های صحرایی پرت و به دور از مراکز جمعیتی نقل مکان کنند و نیز حساسیت رژیم در مورد تداوم حضور نظامی ایالات متحده تشدید یافته است. مرگ و میر آمریکایی‌ها انعکاس پر سر و صدایی در رسانه‌های بین‌المللی می‌یابد که تأثیر سیاسی روشنی بر پادشاهی دارد. اما اکثریت قابل توجهی از شیعیان سعودی ناراحتی چندانی از خود ایالات متحده ندارند. برعکس، شیعیان، که از همان سال‌های نخست، که برای استخدام شدن در ARAMCO با تبعیض مواجه نبودند، به دلیل ارتباط با شرکت، موفقیت فراوانی کسب کردند. شیعیان سیاست‌های پیشین ایالات متحده را منشأ هیچ زبانی برای جامعه خود نمی‌دانند. با این حال، سه امر دیگر وجود دارند که می‌توانند در آینده به احساسات ضد آمریکایی شیعیان دامن بزنند:

۱. انزجار عمیق از حمایت تقریباً بی‌حد و حصر ایالات متحده از اسرائیل که تمامی جهان عرب را تحت تأثیر قرار داده است.

۲. عصبانیت از ایالات متحده به خاطر حمایت از رژیم سعودی و اینکه هیچ علاقه‌ای به اوضاع و احوال شیعیان در پادشاهی از خود نشان نمی‌دهد و فشار قابل توجهی بر رژیم وارد نمی‌آورد.

۳. پیروی از نگرش ایدئولوژیکی ایران نسبت به ایالات متحده به عنوان دشمن اسلام.

فقط شمار معدودی از شیعیان کاملاً تندرو در منطقه در پی اقدامات خشونت‌آمیزند. حمایت ایران از این ماجراجویی‌ها با انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری ایران در سال ۱۹۹۷ به سرعت کاهش یافت. اما شمار بسیار کمی از تروریست‌ها، حتی بدون حمایت ایران نیز می‌توانند جوئی از بی‌ثباتی در پادشاهی سعودی به وجود آورند. می‌توان امید داشت که رسیدگی حکومت به نارضایتی‌های شیعیان از گرایش آن‌ها به راه‌های خشونت‌آمیز جلوگیری کند.

● استمرار مبارزه از طریق روش‌های مسالمت‌آمیز؛ این راهبرد متضمن اطلاع‌رسانی

جدی‌تر و فعالیت تبلیغاتی است، از همان نوع که مشخصه ICDHR-GAP در اوایل دهه ۱۹۹۰ بود. این کار تلاش برای همکاری با دیگر عناصر جامعه سعودی را، که خواستار تغییرات در کشورند، نیز دربرمی‌گیرد. از جمله این عناصر، نیروهای مخالف سکولار و لیبرال‌های سنی‌اند که بسیاری از آن‌ها امروزه در خارج از پادشاهی هم فعالیت می‌کنند. مخالفان مذهبی سعودی را نیز می‌توان از همین جمله به حساب آورد، هر چند - همان‌گونه که مشاهده کردیم - مسائل ایدئولوژیکی همکاری نزدیک با شیعیان را برای اسلام‌گرایان سنی سعودی (حتی آن‌ها که وهابی نیستند) دشوار ساخته است.

● کناره‌گیری از زندگی سعودی؛ در اصل، این راه فقط راهبردی [موقت] برای بقاست، تا زمانی که روزهای بهتر فرارسند. با آگاهی از قدرت سرکوبگر و قاهرانه‌ای که رژیم برای ضربه‌زدن به زندگی و آسایش شیعیان دارد، گزینه دوری از مخاطره‌جویی مطرح می‌شود. شیوع عزلت‌گزینی (انعزال) بر امور ذیل تأکید می‌ورزد: روی آوردن به درون جامعه، حفظ اصول اولیه فرهنگ و شیوه زندگی شیعی، خودیابوری، و در صورت امکان، اتکا به حمایت مالی خارجی برای بقا. این رویکرد مستلزم هیچ نوع مواجهه با رژیم نیست، و در واقع، عدم تعامل با رژیم جز در موارد ضروری را توصیه می‌کند.

● همکاری و همزیستی؛ این گزینه شیوه‌ای است که در حال حاضر، جنبش اصلاحات در پیش‌گرفته و احتمالاً مورد پسند بیشتر شیعیان سعودی است. این خط‌مشی در نکات ذیل خلاصه می‌شود: پذیرش وضعیت موجود، پرهیز از درگیری، و جست‌وجوی روزنه‌هایی برای تغییر و اصلاح. در عین حال، همزیستی متضمن تسلیم نیست. این خط‌مشی راهی برای گفت‌وگو و مذاکره باقی می‌گذارد. البته مذاکره درباب حواشی مسئله و نه اصل آن، و نیز در خصوص کاهش تدریجی تبعیض علیه شیعیان. با این‌همه، مشکل راهبرد همزیستی آن است که کاملاً وابسته به حسن نیت دیگر احزاب، دولت و تشکیلات دینی وهابی بوده و نیز درگرو توافق اعلام شده یا ضمنی آن‌هاست، مبنی بر اینکه رفتارشان را با شیعیان بدتر و تبعیض علیه آنان را شدیدتر نکنند. اگر قوای دولت به هر دلیل، موجب افزایش فشار بر شیعیان شوند، همزیستی راهبردی غیرقابل دفاع خواهد شد.

راه چاره چیست؟

اگر قرار باشد پیشرفتی در وضعیت شیعیان عربستان سعودی روی دهد که به جذب آنان در جامعه سعودی بینجامد، چه کاری باید صورت گیرد؟ یافتن راه حل انحصاری تقریباً در دست سنی‌هاست: اولاً، در مسئله عربستان سعودی، همچون کویت، بهبود وضعیت یک گروه اقلیت، یعنی شیعیان، است. مسئله در این کشورها به مراتب ساده‌تر از کشورهایی است که شیعیان در آنها اکثریت دارند. در اصل، اگر دولت می‌خواست به نیازها و اعتراضات شیعیان توجه کند و آنها را در جامعه سعودی مشارکت بخشد، این مسئله نمی‌بایست به چالشی عمده برای دولت تبدیل شود.

با این‌همه، این مسئله در عربستان سعودی شاید در واقع جدی‌تر از آن چیزی باشد که به نظر می‌آید. برآورده ساختن خواسته اصلی شیعیان (یعنی مشروعیت بخشیدن به مذهب، فرهنگ و اعمال مذهبی آنان) در گرو آن است که دولت سعودی از اصول مذهبی و ایدئولوژیک و هابی خود دست بردارد. آیین و هابیت شیعیان را به عنوان افرادی غیرمسلمان و غرق در ضلالت می‌شمارد. بهترین چیزی که امروزه شیعیان می‌توانند به آن دل بندند، این است که آموزه‌های و هابی درباره هویت و مذهبشان صرفاً به حالت تعلیق درآیند، به‌گونه‌ای دیگر به آنها نگریسته شود و اجازه یابند که به مذهب خود عمل کنند. در واقع، اگر رژیم شیعیان را صرفاً به حال خود رها می‌ساخت، بیشتر آنان در حال حاضر آسوده‌خاطر می‌شدند. اما از نظر اقلیت‌های مذهبی، در درازمدت تسامح نسبت به مذهبشان کافی نیست، آنان به مدارای صرف رضایت نمی‌دهند و خواهان آنند که به لحاظ قانونی و اجتماعی پذیرفته شوند. اما مسئله آن است که پذیرش شیعیان و مذهب آنان در تضاد با عقاید دینی حاکم بر سعودی است.

البته اصلاح یا تغییر ایدئولوژی و اعتقادات جزمی و هابی تنها وضعیت جامعه شیعی را بهبود نمی‌بخشد، بلکه بر همه گروه‌های غیر و هابی در کشور، یعنی اکثریت کسانی که در مناطقی بجز نجد ساکنند، تأثیر می‌گذارد. سؤال آن است که چنین تغییری با چه دشواری‌هایی همراه است؟

از سال ۱۹۲۹ دولت سعودی نقش اعتقادات افراطی وهابی را در تعیین تمام و کمال سیاست‌های حکومت کاهش داده است. گروه محوری در ساختار قدرت در فرقه وهابیت، «اخوان» بودند که در طول دو قرن، پیروزی‌های نظامی وهابیان را رهبری می‌کردند (البته این گروه - با وجود تشابه اسمی - ارتباطی با «اخوان المسلمین» ندارند). پس از انحلال اجباری «اخوان» در سال ۱۹۲۷، حکومت برای هماهنگ‌سازی خود با سنت خشک آنان، تحت فشار به مراتب کمتری بوده است. اما از آنجا که علما همچنان به آموزه‌ها و مکتب وهابی معتقدند، مدت‌هاست که حکومت به راه‌هایی همچون فریب دادن، چاپلوسی کردن یا شریک ساختن اکثریت علما در منافع کشور روی آورده است. این راهبردها به دولت سعودی امکان می‌دهند که اشکال گوناگون فناوری جدید را بپذیرد، با کشورهای غیرمسلمان ارتباطی نزدیک برقرار سازد، با رهبران برجسته یهودی رابطه داشته باشد، به بیگانگان غیرمسلمان اجازه حضور در پادشاهی بدهد، و با انبوهی از دورویی‌های کم اهمیت در حیات روزمره سعودی، که به صورت یکسان زندگی را برای بومی‌ها و خارجی‌ها قابل تحمل می‌سازند، مدارا کند. با این‌همه، در ایامی که تنش‌هایی در پادشاهی پدید می‌آیند، خاندان حاکم با به‌کارگیری ابزارهایی قدیمی همچون حمله آشکار به شیعیان و اعطای اختیارات بیشتر به پلیس اخلاق دینی (یعنی «مطووعین»، یا اجبارکنندگان) مشروعیت خود را تحکیم می‌بخشد و بدین صورت، بر پای‌بندی خود بر ارزش‌های بنیادین وهابیت تأکید می‌ورزد.

در هر حال، رژیم نمی‌تواند علما را کاملاً نادیده بگیرد، یا کنار بزند. اساس مشروعیت رژیم بر پذیرش خاندان سلطنتی و سیاست‌هایشان توسط علما استوار است. بنابراین، رژیم باید با علما همکاری کند، با آن‌ها چانه‌زنی نماید، و در یک جا امتیاز دهد تا در جای دیگر پس بگیرد. حتی پذیرش رسمی سایر مکاتب فقهی و دینی اهل سنت - چه رسد به پذیرش تشیع - توهینی آشکار به اعتقادات وهابی قلمداد می‌گردد. در زمانی که خانواده سلطنتی از ابعاد گوناگون (همچون کاهش درآمد ملی، فساد، هزینه بالای مصارف خصوصی خاندان سعود، دخالت شاهزاده‌های همه‌جا حاضر در بیشتر ابعاد

حیات تجاری کشور، و ارتباط نزدیک با سیاست نظامی آمریکا) تحت فشار است، رژیم آمادگی آن را ندارد که عملاً بر سر جایگاه قانونی تشیع در زندگی سیاسی کشور، به مبارزه‌ای ایدئولوژیک پردازد. از نظر علما، چنین درخواستی پایه‌های مشروعیت السعود را ویران خواهد ساخت. به بیان ساده، به رسمیت شناختن ناگهانی سه مذهب (مکتب فقهی) دیگر غیر از حنبلی (که وهابیت شاخهٔ افراطی آن به شمار می‌رود) انقلابی در رفتار سعودی‌ها خواهد بود. پذیرش مکتب شیعی (جعفری) به عنوان پنجمین مذهب مشروع اسلامی، حتی از نظر غیروهابی‌ها، دیدگاهی لیبرالی قلمداد می‌گردد. چنین کاری حتی در برخی دیگر از کشورها که ستیان اکثریت دارند، نیز یک عمل حقوقی متداول نیست.

به‌طور خلاصه، سؤال آن است که آیا رژیم سعودی می‌تواند اتکای مذهبی خود بر سنت یا «ایدئولوژی ملی» را تغییر دهد و همچنان حکومت سعودی بماند؟ به لحاظ ایدئولوژیک، چگونه حکومت می‌تواند غیروهابی‌ها را در ساختار خود مشارکت بخشد؟ حکومت بر کدام مبنای جدید ایدئولوژیک می‌تواند تجدید سازمان کند و این امر چه پیامدهایی برای خانوادهٔ سلطنتی و پایه‌های سنتی قدرت دربردارد؟ به نظر می‌رسد که عبور از این مرحلهٔ انتقالی فوق‌العاده دشوار باشد. اما تا این مسئلهٔ اساسی حل نشود، هیچ‌گونه سخن جدی دربارهٔ مشارکت شیعیان در زندگی سعودی نمی‌توان گفت؛ چرا که [در این صورت] خواستهٔ اصلی شیعیان مبنی بر پذیرش حضور، مذهب و فرهنگشان برآورده نخواهد شد.

با این‌همه، آنچه گفته شد بدان معنا نیست که دیگر معضلات شیعیان را نمی‌توان برطرف ساخت. برای مثال، در زمینهٔ اقتصادی، کارهای زیادی برای کاهش نارضایتی شیعیان می‌توان انجام داد. سرمایه‌گذاری بیشتر در تأسیسات زیربنایی «الحساء» خواسته‌ای دیرینه است که حکومت در دههٔ گذشته گام‌های جدی‌تری برای برآورده ساختن آن برداشته است. حکومت همچنین می‌تواند برای استخدام شیعیان در دستگاه اداری کشور، به ویژه در «الحساء»، اقدامات بیشتری صورت دهد. همچنین بدون یک

مصالحه جدی بر سر ایدئولوژی حکومتی، می‌توان به شیعیان اجازه داد که - به ویژه در مناطقی که اکثریت با آن‌هاست - بیش از پیش به تأسیس مساجد و حسینیه‌ها بپردازند. می‌توان شیعیان بازداشت شده را از زندان رها ساخت و آزادی بیشتری برای مسافرت شیعیان به خارج از کشور فراهم نمود. اگر در وفاداری شیعیان [نسبت به کشور] تردید شود، این بدگمانی سیاست‌گذاری‌هایی را سبب خواهد شد که خود وفاداری شیعیان را بیشتر متزلزل می‌کند. وفاداری جاده‌ای دوطرفه است.

حال باید پرسید اگر سعودی‌ها گام‌های جدی‌تری برای کاستن از رنج‌های شیعیان برندارند، چه حوادثی روی خواهند داد؟ پاسخ آن است که فعالان سیاسی و روحانیان برجسته شیعی از کشور خارج می‌شوند تا بار دیگر به افشای نقض حقوق بشر و بی‌عدالتی‌های موجود در پادشاهی بپردازند. در مرحله قبل، وقتی این افشاگری‌ها صورت گرفتند، رژیم به گونه‌ای بی‌سابقه از خود حساسیت نشان داد و کوشید تا با شیعیان به توافق دست یابد. اما آیا اضافه شدن شیعیان به ستیان مخالفی که امروزه در خارج از کشور به سر می‌برند و به نبرد اطلاعاتی و سیاسی با رژیم مشغولند، تغییر عمده‌ای را سبب خواهد شد؟ آیا می‌توان گفت که رژیم با مزاحمت‌های مخالفان مستقر در خارج از کشور، که نمی‌توان آن‌ها را تطمیع یا ساکت نمود و در عین حال، هنوز به تهدیدی جدی برای رژیم تبدیل نشده‌اند، خو گرفته است؟ با هر معیاری که در نظر بگیریم، مخالفان سنی - به ویژه آنان که اهل نجدند - به مراتب تهدیدآمیزتر از مخالفان شیعی‌اند. چنان‌که پیشتر یاد آور شدیم، هرگونه همکاری میان مخالفان شیعی و سنی تقریباً به صورت کامل در گرو تمایل ستیان است.

اگر وضعیت مناطق شیعی به نحو آشکاری وخیم‌تر نشود، احتمالاً جامعه شیعیان در مجموع، به خشونت بیشتر روی نخواهد آورد. در عین حال، این امکان وجود دارد که یک اقلیت کوچک افراطی دست به ترور و اعمال خشونت‌آمیز بزند. اعتدال در سیاست خارجی ایران و جذب تدریجی «حزب‌الله» در حکومت لبنان، دو عامل کلیدی بیرونی را، که می‌توانستند به تمایلات خشونت‌طلبانه در میان اقلیتی شیعی دامن بزنند، از صحنه

خارج می‌کنند. اما اگر شیعیان به شدت تحت فشار قرار گیرند، ممکن است برای انجام برخی از اعمال خشونت‌آمیز، همچون ترور افراد یا بمب‌گذاری، نیازی به حامیان عمده خارجی نداشته باشند.

در پایان، باید گفت که شیعیان به خودی خود، تهدیدی عمده برای امنیت رژیم به شمار نمی‌آیند؛ اما در صورتی که نارضایتی‌ها فراگیر شوند، می‌توانند در بی‌ثباتی عمومی نقش داشته باشند، یا حتی ستیان مخالف را به اعمال خشونت‌آمیز جدی‌تری وادار سازند. اگر رژیم بحرین همچنان به رفتار نادرست خود با شیعیان ادامه دهد، یا اگر سرانجام، شیعیان بحرینی به عنوان اکثریت بر دولت بحرین تسلط یابند، در هر دو صورت، رفتار شیعیان سعودی در برابر سرکوب‌های مداوم رژیم تحت تأثیر جدی قرار خواهد گرفت.

حتی زمانی که عربستان سعودی به حکومتی واقعاً آزاداندیشانه روی آورد، شیعیان در نظام سیاسی کشور همچنان سهمی اندک خواهند داشت. آنان به عنوان اعراب، ذاتاً انگیزه‌ای برای تمایل به ایران ندارند، به شرط آنکه به آینده امید داشته باشند و سرکوبی در کار نباشد. اگر در آینده کشور به پاره‌های منطقه‌ای و مذهبی تجزیه شود، شیعیان ناگزیر روابط طبیعی و دیرینه خود را با خویشاوندانشان در بحرین تحکیم خواهند بخشید.

پی‌نوشت

۱. مقاله حاضر فصل هشتم از کتاب شیعیان عرب؛ مسلمانان فراموش شده می‌باشد. مشخصات کتاب‌شناختی این کتاب به شرح ذیل است:

Graham E. Fuller, & Rend R. Franke, *The Arab Shi'a: The Forgotten Muslims*
(New York: St. Martin's Press, 1999).



شرو، شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی